

شماره ۵۶
جمعه ۱۵ شهریور ۱۳۹۸



کمان

نشریه‌ی مستندهای تلویزیونی

نگاهی به مستندهای

صحوری | عمو موسی | دهل | شرفه | نازقلیچی



وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

آنان را که آیات ما را دروغ انکاشتند،
از راهی که خود نمی دانند به تدریج
خوارشان می سازیم.

قرآن کریم، سوره الأعراف
آیه ۱۸۲

کمان

نشریه‌ی مستندهای تلویزیونی

شماره ۵۶ | جمعه | ۱۵ شهریور ماه ۱۳۹۸



نویسندگان:

محمود صادق‌لو، رحیم ناظریان، سیده زهرا مطهری کیا

همکاران:

مریم سادات فاطمی | اکرم سادات فاطمی | مهدی مجد | زکریا زرگانی
عاطفه صبور

عکاس:

سیده زهرا مطهری کیا

مدیر هنری:

علیرضا بخشی

با سپاس از دبیرخانه‌ی جشنواره مستند
و کارکنان محترم خانه مستند انقلاب اسلامی

نشانی:

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از پارک ساعی، جنب بیمارستان
مهرگان بن بست مهرگان، پلاک ۳
تلفن: ۸۸۷۸۳۶۵۰، ۸۸۷۸۳۶۴۵، کد پستی: ۱۵۱۶۷۳۵۶۱۴
خواننده‌ی گرامی، تمام شماره‌های نشریه‌ی کمان را می‌توانید از
سایت زیر دریافت کنید

www.khanemostanad.ir

خانه مستند
انقلاب اسلامی







«سید امیر طباطبایی» به دنبال یک سینمای شاعرانه است. از سن هفت سالگی با نمایش آئینی تعزیه کار نمایشی رو شروع کرده. تو دانشگاه کارشناسی کارگردانی سینما و کارشناسی ارشد پژوهش هنر با گرایش سینما خونده و موضوع پایان نامه اش بررسی سینمای شاعرانه‌ی «عباس کیارستمی» و «علی حاتمی» بوده. ساخت سریال، فیلم بلند، فیلم داستانی و کلیپ رو تجربه کرده. از سال هفتاد و سه، تا الان کار مستند انجام می‌ده. معتقد هر حرفی رو نمی‌شه در قالب مستند یا داستانی زد و بنا به موضوع و حرفی که باید بزنی باید قالب کارت رو انتخاب کنی. تمام آثار و پروژه‌هاش حول سه محور خدا، انسان و طبیعت می‌چرخه.

مستند «صحوری، مردی از صحرا» روایتی از زندگی «احمد ابن اسحاق اشعری» یکی از بزرگان و علمای بزرگ شیعه است. علاقه‌ی کارگردان به تاریخ و اعتقادش به مثلث خدا، طبیعت و انسان توی این کار هم وجود داره.



یادداشتی بر مستند «صحوری»

نمونه یک فیلم کوششی اصیل



نقد

نویسنده:
محمود
صادقلو



❶ ژانر مذهبی در کنار ژانر دفاع مقدس یکی از دو گونه سینمایی مورد توجه مدیران سینمای پس از انقلاب بوده است. از سریال‌هایی مثل سرداران و روایت عشق گرفته تا فیلم‌های مثل سفیر. در دهه هفتاد سه سریال امام علی، ولایت عشق و تنهاترین سردار و پس از آن سریال مختارنامه الگوی بسیار مشخصی را برای سینمای تاریخی مذهبی تعریف کردند. سینمای مبتنی بر دیالوگ‌های سنگین، طراحی صحنه و لباس یکسان، گریم و نقش پررنگ موسیقی. صحروری‌رامی توان یکی از زیرگونه‌های این سینما به حساب آورد. فیلم مبتنی بر پژوهش دقیق راجع به شهر قم در ابتدای اسلام، یک قرن پیش است ورود حضرت معصومه به آن شهر و همین طور زندگی احمد بن اسحاق قمی نماینده امام حسن عسکری در شهر. اما آیا سینما فقط پژوهش است؟ صحروری را باید دوبار نگاه کرد بار دوم برای این نیست که جزئیات کار را متوجه شوید، بار دوم برای این است که تشخیص دهید آیا فیلم می‌تواند چیزی فراتر از یک نمایشنامه رادیویی باشد. صحروری فیلم تماماً بر پایه گفتار متن است. خسرو شمشیرگران از دهه ۱۳۴۰ استاد خواندن نریشن فیلم‌های

مختلف بوده است. اوج کار او در ژانر مذهبی پس از انقلاب خواندن نریشن سریال امام علی بوده است. کاری که با کیفیتی استثنایی و تکرار نشدنی انجام داد. اما هیچگاه از یاد نبرید صدای خسرو شمشیرگران صرفاً قسمتی از یک فیلم بوده است آیا می‌توان آن را به مدت ۵۰ دقیقه برای خواندن متن دشوار تحمل کرد؟ پاسخ این است صدای خود شمشیرگران صدای عالی است را می‌توان فقط شنید و از همه چیز آن سر درآورد. آیا این به معنی زیر سوال بردن زحمات کارگردان در میزانشن، طراحی صحنه و طراحی لباس است؟ قطعاً زیر سوال بردن کار کارگردان نیست این پرس چیست از خود می‌پرسیم... چرا صحروری فیلم خوبی نیست؟ از ابتدا شروع میکنیم. کارگردان در همان ابتدا در حالی که صدای زیبایی فرخ نعمتی را می‌شنویم با کبوتر شروع به نمادگرایی لورفته‌ای می‌کند که کلاً یک سکانس یا کمی بیشتر برای آن کافی است. آیا استفاده بیش از اندازه از پلان‌هایی که در آن کبوتر وجود دارد در سینمای پس از انقلاب در قسمت مذهبی آن که روز به روز بیشتر از قبل ابرتر می‌شود، زیاده روی نیست؟ آیا تماشاگران از خود می‌پرسند که کارگردان چیز دیگری



پوستر فیلم مستند
«صحروری»



هنرمندانه باشد متکی بر اعتماد به نفس است و اعتماد به نفسی که فقط در ایران می‌تواند اتفاق بیفتد. چون در ایران است که می‌توان هر آدمی را از کوچه و بازار برداشت او را گریم کرد و در دهانش گذاشت که بدون کوچکترین مهارت بازیگری آنها را ادا کند. البته صحوری خوشبختانه خالی از دیالوگ است. کارگردان در مصاحبه پیش از نمایش فیلم خود در توضیح واضحاتی بی‌مورد سعی دارد بگوید مستند بازسازی و داکو دراما یعنی چه. غافل از اینکه تماشگری که در آن ساعت فیلم را میبیند ممکن است تماشاگر

نداشته که اینقدر سکانس کبوتر در فیلم گذاشته؟ در سینمایی که تحت لوای سینمای معناگرا سال‌ها تلاش کرد تا مفاهیم معنوی را در دست کارگردانی قرار دهد که به جای هنرمند بودن صرفاً انسانهایی بودند با اعتماد به نفس که به جای هنر، ادای هنر را به مردم غالب می‌کردند، ساختن فیلمی که برای انتقال بار معنایی خود به جای اینکه از احساسات و انتقال آن استفاده کند متوسل به نمادگرایی‌هایی می‌شود که در میزانشن در همان سال‌های ابتدایی کارکرد خود را از دست دادند، تاریخ بیش از آن که

حرفه‌ای مستندهای بازسازی انگلیسی و آمریکایی باشد که سالهاست از شبکه‌هایی مثل دیسکاوری و نشنال جئوگرافیک ساخت پخش می‌شوند. کارگردان چرا توضیح می‌دهد؟ آیا به خاطر این نیست اعتماد به نفس بالایی دارد؟ اعتماد به نفس بالا چیز فوق‌العاده‌ای است. اما به شرط اینکه منتهی به ساختار فیلم می‌شود که در دقیقه ده پلک تماشاگر را سنگین نکند. تلاشی که سید امیر طباطبایی در ساختن سحوری کرده قابل ستایش است اما از او می‌پرسیم که بر مبنای چه منطقی سوزناک‌ترین و روی مخ‌ترین موسیقی ممکن را برای فیلمش انتخاب کرده و چرا تلاش کرده به وسیله موسیقی احساسات فیلم خود را بدترین شکل ممکن به تماشاگر انتقال دهد. این مشکل دقیقا از روزی شروع شد مجید انتظامی برای ابراهیم حاتمی‌کیا دست به ساخت موسیقی زد. بوی پیراهن یوسف، از کرخه تا این پس از آن مود شد شما می‌توانید برای انتقال احساسات به موسیقی پر حجم پناه ببرید و با آن تماشاگر خود را فریب دهید. این نقشی متفاوت از موسیقی‌هایی است که در قبل از آن دوره و در سینمای جهان از آن استفاده میشد و می‌شود. در نریشن برنامه

جشنواره مستند و در معرفی کارگردان به این موضوع اشاره می‌شود کارگردان فرم فیلم خود را با توجه به قصه به خود انتخاب می‌کند. مگر باقی کارگردانان دنیا چه کار می‌کنند؟ تمام کارگردانانی که از ابتدای تاریخ سینما فیلم ساختند فرم خود را بر مبنای قصه خود انتخاب کرده‌اند. موضوع بسیار اذیت‌کننده است این است که فیلم پرمدعاست. فیلم پرمدعا باید انتظاراتی را که ایجاد می‌کند برآورده کند و نمی‌تواند انتظار داشته باشد حتی با توسل به صدای زیبای گویندگان متن، گریم خوب و طراحی صحنه و لباس قابل قبول فیلم پذیرفته شود و تاثیر کافی بگذارد. سال گذشته در جشنواره سینماحقیقت فیلمی ساخته شد به نام حافظ‌گوته، از فرشاد فرشته حکمت.

رویکردی کاملاً شبیه به این فیلم با طراحی صحنه و لباس و گریم و استفاده از بازیگر. نتیجه؟ حافظ‌گوته حداقل از موسیقی سوزناک استفاده نکرده بود هرچند که آن فیلم هم در برقراری ارتباط با تماشاگر بیش از آنکه متکی بر خود باشد و متکی بر سخنان کارگردان بود. قصه سحوری جذاب و زیبا است. فرم فیلم قابل قبول است. مشکلی که فیلم دارد در قصد کارگردان برای انتقال احساسات از شیوه‌ای نادرست است.



فرم فیلم قابل قبول

است. مشکلی که

فیلم دارد در قصد

کارگردان برای انتقال

احساسات از شیوه‌ای

نادرست است.





«بهنام بیرموند» کاردانی گرافیک داره و اهل سرزمین نخل‌ها خوزستان. ورودش به سینما با رفتن به کلاسای فیلمسازی انجمن سینمای جوانان بوده.

از طریق تدوین با مستند آشنای شه و وارد تدوین کارهای مستند می‌شه. ناخودآگاه به مستند پرت‌تره یا شخصیت علاقه پیدا می‌کنه. واسه اش جذابه که بتونه وارد حریم زندگی افراد بشه و گاهی حتی سنگ صبورشون بشه. مستند «عمو موسی» در مورد زندگی «سید موسی شریفی» چاق‌ترین مرد ایران که خیلی اشتیاق و امید داره بتونه وزن کم کنه و به زندگی عادی برگرده. تو این راه یه سری آدم‌هاش همراه می‌شن و تصمیم می‌گیرن بهش کمک کنن. این مستند تلاش می‌کنه که بگه امید داشته باش حتی تو سخت‌ترین و بدترین شرایط.



یادداشتی بر مستند «عموموسی»

عموموسی و ماه عسل ابدی!



نقد

نویسنده:

رحیم

ناظریان



● یک مستند با موضوعی تراژیک

درباره مردی چاق که به دلیل سختی در تحرک، ۸ سال نتوانست از خانه‌اش بیرون بیاید اما اثری که به دلیل اتصال موضوعی به برنامه ای تلویزیونی و البته مبتذل به نام ماه‌عسل راهش را گم می‌کند. مبتذل اینجا به معنای بازی با احساسات است. مبتذل در فرهنگ واژگانی عامیانه شاید فقط به سکس و فحشا مربوط شود اما در دریافتی دیگر، مبتذل پدیده‌ای است که برای هدفش با طیف گسترده مردم بازی می‌کند و با دست گذاشتن بر اهدافی احساسی تنها به هدفی شخصی فکر می‌کند. به‌طور مثال رمان‌های زرد که روابط عاشقانه را نشانه می‌روند تا عوام‌فریبی کنند. در مستند عمو موسی آنگاه می‌شد فرار مستندساز از عوام‌فریبی برنامه‌ای تلویزیونی را دید که با پایان تراژیک مستند، فراموش کاری ملتی که برای این بیمار اشک ریختند به نمایش درمی‌آمد. مگر نه اینکه حتی یک مداح در مراسم عزاداری محرم درباره برنامه ماه‌عسل و پرداختن بر موضوع چاقی

و ناتوانی عمو موسی نکاتی تقدیرآمیز را طرح می‌کند؟ مگر نه اینکه بخشی از لحظات کلیدی مستند و اساساً موضوع محرک درام، همان برنامه ماه‌عسل در این مستند است؟ خب چه شد که آن نگاه تقدیرآمیز با مرگ عمو موسی در پایان مستند، به نگاهی انتقادی مبدل نشد؟ کجا رفتند آن مردمی که برای هر چیزی اشکشان دم مشکشان است. مردم گریان و احساساتی.

مستند عمو موسی با اتکا بر برنامه ماه‌عسل وارد موضوعش می‌شود. جریان از این قرار است: عمو موسی که فردی چاق است، انگار در گذشته به برنامه ماه‌عسل دعوت شده و پس‌از آن با خیل محبوبیت عوام مواجه می‌شود. مثلاً شبه بازیگری که به شکلی کاملاً غیراصولی و غیرحرفه‌ای وارد سینما شد، یکی از ملاقات‌کنندگان عمو موسی در بستر بیماری است. ملت انگار هجوم می‌آورند تا او را ببینند. خیرین کمک می‌کنند تا لاغر شود. چاقی عمو موسی یک نوع بیماری است



پوستر فیلم مستند
(عمو موسی)



که انگار کوتاهی یا سهل‌انگاری، عامل مرگ عمو موسی است که اگر این ادعا صحیح نباشد، این سؤال پیش می‌آید که چرا دلیل رسمی مرگ او بیان نمی‌گردد؟ به عبارتی یا بیماری باعث مرگ او شده، یا کوتاهی در تأمین هزینه درمان، یا موضوع فراموشی عوام و فروکش کردن جو گیری‌های خیرخواهانه یا دلایل دیگر. هر چه هست مستندساز به این موضوع نمی‌پردازد. این عدم پرداخت بر دلایل مرگ، در صورتی می‌تواند به عنوان یک نقص در این مستند

و حالا باید با این منابع مالی درمان شود. البته روایت مستند با مرگ او و دفن او و تصاویری از مکان زندگی و وسایلش به پایان می‌رسد. اینکه در نیمه دوم مستند، مستندساز چالش‌هایی را در روند بهبود عمو موسی بیان می‌کند، ولی مفصل به آن نمی‌پردازد و اینکه ما نمی‌دانیم دلیل مرگ او جز یک اشاره سربسته، چیست؟ همگی بیانگر نقصی در تکمیل پروژه‌ای است که با برنامه ماه‌عسل شروع شده است. مستند، این شبهه را به وجود می‌آورد

لحاظ شود که در ساختار اثر نقش داشته باشد. نکته این است که دقیقاً ساختار روایی مستند عمو موسی بر پایه درمان او بنا شده، بنابراین عدم پرداخت بر مرگ او یک ضعف اساسی در مستندی است که نقطه عطفش با برنامه ماه عسل است و پایانش با قبری که کنده می‌شود. انگار مستندی را شاه‌دیم که می‌توانست بسیار خوب باشد اما بنا به ارادتش بر برنامه ماه عسل نتوانست همه داشته‌هایش را عیان کند.

روایت مستند با وجود بهره بردن از آرشیو، خوب پیش می‌رود. با وجودی که می‌دانیم اغلب تصاویر برای ارائه یک روایت خطی با استفاده از آرشیو است، اما مستندساز با جانمایی صحیح سلسه‌مراتب لاغر شدن کاراکترش، روایت می‌سازد. خرداد ۹۶ وزن عمو موسی ۳۲۶ کیلو، مرداد ۹۶ وزن عمو موسی ۳۰۰ کیلو، مهر ۹۶ وزن عمو موسی ۲۶۰ کیلو، دی ۹۶ وزن عمو موسی ۱۹۸ کیلو و این روند نزولی وزن تا مرگ او ادامه می‌یابد و البته بی نتیجه.

در مستند عمو موسی گرچه همه چیز حول محور چاقی مفرط و درمان فردی بیمار است و برای ارتباط با او شاهد پلان‌هایی طولانی از رخوت و سکونش در اتاقی تنها هستیم تا تنهایی‌اش بیشتر به نمایش درآید و اتمسفر تلخ مستند شکل گیرد، اما هر آنچه می‌خواهیم بدانیم و هر آنچه می‌خواهیم در این مستند پیگیرش باشیم در رابطه با نحوه کمک و چربی مرگ اوست. چون مستندساز اصل را بر کمک عموم، بنا بر اطلاع‌رسانی برنامه‌ای تلویزیونی گذاشته است و پایان اثرش را بدون توجه به این مقدمه، رها کرده است؛ که اگر مستند عمو موسی فقط درباره تلاش یک مرد برای رسیدن به سلامتی بود، می‌شد این پایان تراژیک را پذیرفت؛ اما اینجا او به عبارتی ۸ سال حتی خورشید را هم ندیده بود و دیگری بودند که در تحرک او و شروع راه رسیدن به سلامتی‌اش نقش داشتند.

دیگرانی که خبری از آنها در پایان نیست. دیگرانی که حتی نتوانستند لحظه مرگ او را ثبت کنند.



روایت مستند با

وجود بهره بردن از

آرشیو، خوب پیش

می‌رود. با وجودی

که می‌دانیم اغلب

تصاویر برای ارائه

یک روایت خطی با

استفاده از آرشیو

است، اما مستندساز

با جانمایی صحیح

سلسه‌مراتب لاغر

شدن کاراکترش،

روایت می‌سازد.



یادداشتی بر مستند «مستند دهل»

ما خوبیم!



نقد

نویسنده:

رحیم

ناظریان



● مستند دهل گرچه به شدت تکان‌دهنده شروع می‌شود و موضوع مورد بررسی در آن نیز قابل توجه است اما به دلیل نگاه یکجانبه اش به موضوع و پرداختن بیش از حد بر تلخی ماجرای که نمی‌دانیم صحت دارد یا نه و عدم ارائه یک روایت صحیح از سوژه و مهمتر از همه ارائه محتوا فقط از منظر باختگان و نه قانون محلی، اثری قابل‌اتکا نیست. مستند، در آناتومی ساختارش آنچنان عنصر تعلیق را برجسته می‌کند و آنچنان در زمانی در حدود ۴۰ دقیقه بر تأثیر و تأثر سوژه حرف می‌زند که شرح اصل ماجرا را از یاد می‌برد. بدون اغراق می‌توان ادعا کرد که در طول زمانی حدوداً ۴۰ دقیقه‌ای از مستند جز دقایق پایانی شما اصلاً نمی‌دانید موضوع اصلی چیست. نمی‌دانید چرا این همه بی‌عدالتی در کشور متمدنی چون سوئد بر برخی والدین و فرزندان اعمال می‌شود. به موارد زیر دقت کنیم که از ابتدا تا اواخر مستند بدان پرداخته می‌شود:

چند فرد که از جدایی از خانواده و فرزندان‌شان می‌گویند. پلیس سوئد که

فرزند مردی را گرفته و او را به مرکزی برای نگهداری برده است. نمی‌دانیم چرا! کودکانی که به زور به پرورشگاه برده می‌شوند. نمی‌دانیم چرا!

گفتگو با یک زن که مسئول کمیته حقوق بشر در اروپاست و درباره کودکانی می‌گوید که به زور از والدین جدا می‌شوند. نمی‌دانیم چرا!

یک زن و مرد یا بهتر است بگوییم پدر و مادر، در مورد فاجعه جدایی از فرزندشان می‌گویند. پلیس بچه‌شان را گرفته چون استدلال‌شان این بود که والدین کاری خلاف قانون انجام دادند. باز نمی‌دانیم چرا!

پدر و مادری که دیگر هیچوقت بچه خود را ندیدند. نمی‌دانیم چرا!

سازمان خدمات اجتماعی دو کودک ۷ و ۹ ساله را از پدری دیگر گرفتند و بردند پرورشگاه. نمی‌دانیم چرا!

دیالوگی از زبان مسئول کمیته حقوق بشر اروپا که می‌گوید: «آنها (دولت و پلیس و کارگران اجتماعی) رفتار خوبی با بچه‌ها ندارند و تنها جیب افراد سودجو پر می‌شود. کارگران اجتماعی از بچه‌ها سوءاستفاده می‌کنند. آنها بدون

هیچ دلیلی بچه‌ها را از والدینشان جدا می‌کنند.» همچنان نمی‌دانیم چرا این بی‌عدالتی رخ می‌دهد!

زمان مستند همین‌طور پلان به پلان سپری می‌شود و مستندساز لطف نمی‌کند که بگوید این سازمان مخوف دولتی و قانونی در کشور سوئد چه ماهیتی دارد، چیست، چرا به وجود آمده، چرا بچه‌های مردم را می‌قاپد و می‌برد؟ مستندساز همین‌طور سکانس به سکانس از تکنیک تعلیق به شکل بسیار بدی استفاده می‌کند. زمان مستند می‌گذرد و ما همچنان فقط با تأثیر موضوع مواجهیم و نه خود موضوع. این درست که ایجاد تعلیق با ایجاد سؤالاتی برای مخاطب، شیوه‌ای مناسب برای نگه داشتن مخاطب است؛ اما نه اینکه کل مستند شما با اتکا بر این تکنیک، دل مخاطبش را خون کند. مستند دهل اینجاست که به اثری یک‌طرفه برای بیان این نکته که «سوئد اصلاً کشور خوبی نیست و ما خوبیم!» تبدیل می‌شود. دلیل این دریافت این است که تولیدکننده مستند ایرانی است و فقط سویه منفی

ماجرای بدون واکاوی دلایل غایی اش بررسی می‌کند. و در ادامه:

حتی مسئول کمیته حقوق بشر اروپا در مستند دهل حضور دارد و بارها و بارها و بارها درباره جنایت پرورشگاه‌هایی می‌گوید که کودکان را به جبر از دست والدینش می‌گیرد. سؤالی که برای مخاطب پیش می‌آید همچنان همان سؤال تکراری است. چرا این کودکان از خانواده جدا می‌شوند؟ چرا با دیدن این مستند باید مخاطب برود و در اینترنت سرچ کند که قانون سوئد در مورد کودک‌آزاری چیست؟ دلیل این است که مستندساز یک ساز را کوک کرده و آن گندزدن بر سوئد است. آنقدر غرق در ادعایش شده است که یادش رفته حتی خود موضوع را باز کند و این در حالی است که با سرچی دم‌دستی و اطلاعاتی که از فک و فامیل‌های سوئد رفته‌مان داریم باید بفهمیم که در سوئد قوانین سخت‌گیرانه‌ای برای کودک‌آزاری وجود دارد. دلیلش این است که با دیدن این مستند ضعیف نمی‌توانیم دلایل موضوع را درک کنیم. دلیلش این

است که مستندساز با نگاه یکجانبه گریانه اش سعی نکرده شعار نه شرقی و نه غربی متحجرش را فراموش کند و موضوع را برایمان شفاف بیان کند. مستندساز از ابتدا تا پایان فقط دارد درباره خود جدایی فرزندان از والدین می‌گوید و نه درباره دلایل. نه اینکه به‌زعم من و ما این قوانین صحیح یا غلط باشد، نه! می‌گوییم وقتی شاهد مستندی به‌فرض درباره جنایات هیتلر هستیم، حداقل یکی دو پلان دلایل وقوع این جنایات را باید بررسی کنیم. اینجا این دلایل حذف می‌شود و فقط تأثیر این دلایل نشان داده می‌شود. اینگونه است که بی‌شک می‌توان مستنددهل را اثری یکجانبه دانست. در ادامه:

یک دختر جوان خاطره جدایی از مادر بزرگش را می‌گوید. زمانی که نوجوان بود و از طرف سازمان مراقبت از کودکان آمدند و او را از خانه اش به مرکزی بردند و گفتند باید اینجا زندگی کنی؛ و همچنان دلایل باز نمی‌شود. نمی‌دانیم چرا او را بردند! در ادامه دختر جوان، خاطره وادار

کردنش به دوش گرفتن بالباس را شرح می‌دهد. خوشنودی عریان و تلخ. نمی‌دانیم چرا! دنیا حسن دختری جوان ۱۵ ساله که به خاطر عدم رسیدگی و مراقبت در یکی از مراکز نگهداری در اثر ذات‌الریه فوت کرد؛ و باز نمی‌دانیم چرا باید این دختر اینجا حضور داشته باشد تا بمیرد!

دختر: «توالت می‌رفتم آنها -کارگران اجتماعی- من را نگاه می‌کردند.» نمی‌دانیم چرا! یک مرد، ۵ سال است که بچه‌هایم را ندیده‌ام. نمی‌دانیم چرا! تولیدکننده محترم مستند دهل همچنان اصرار دارد با تعلیق و پوشیده نگاه داشتن دلایل این اقدام دولتی در سوئد، فقط زجر قربانیان را نشان دهد. در حین دیدن مستند دهل محال است که فکر نکنید سوئد کشوری است که دارد با قوانین دوران چنگیز خان اداره می‌شود. این توهم خشونت، آنقدر در این مستند پررنگ است که خود به خود باورپذیری موضوع را سخت می‌کند. نمی‌دانیم حفره‌های قانونی در سوئد در قبال کودک‌آزاری چیست، اما هر چه هست، ظالمانه



یا انسانی و صحیح، این را می‌دانیم که این مستند دروغی بیش برای شرح یک رویداد نیست. دروغ در تولید مستند فقط این نیست که موضوع را وارونه جلوه بدهید. اتفاقاً در مستند دهل موضوع اصلاً وارونه جلوه داده نمی‌شود. دروغ اینگونه است که شما بخشی از واقعیت را حذف می‌کنید و واقعیتی را که خودتان دلتان می‌خواهد نمایش می‌دهید.

اینکه در دقایق پایانی مستند باز از زبان یک نماینده مجلس کمی سر بسته اصل ماجرا را شرح بدهید و بحثی گنگ در مورد مهاجرت، اسلام و قوانین سوئد و تعریف متغیر از تجاوز جنسی بین مهاجران و قوانین سوئد را بیان کنی، دردی را در قبال درک موضوع از جانب مخاطب دوا نمی‌کند و یا تایتل پایانی که می‌گوید: «در سال ۲۰۱۶، ۵۰۰،۳۰۰ کودک و نوجوان تحت قوانین مراقبتی دولت سوئد از والدینشان جدا و در مراکز خدمات اجتماعی نگهداری می‌شوند.» این اطلاع‌رسانی نیز نمی‌تواند بهانه‌ای برای ادعای پرداختن همه‌جانبه بر موضوع باشد.







«حسین روئین‌تن» کارشناسی معماری داره و اهل خراسان جنوبیه. دوره‌های فیلمبرداری و صداپردازی رو گذرونده و این شروعی بوده برای ورودش به فضای تولید فیلم مستند. به مستند به خاطر قابل استناد و واقعی بودنش علاقه داره. بزرگترین مشکل مستندسازی مخصوصا در شهرستان ها رو کمبود امکانات می‌دونه. دغدغه‌اش اینه که همچنان در فضای تهیه و تولید مستند باشه و بتونه دغدغه‌هاش رو تبدیل به فیلم کنه.

مستند «شَرَفه» در مورد روستای «خور» در شمال دشت لوت و تو استان خراسان جنوبیه. سقف خونه‌های این روستا پراز بادگیره که به اصطلاح محلی بهشون شَرَفه گفته می‌شه. روستایی پراز بناهای تاریخی که ثبت ملی شدن ولی اون جوری که باید محافظت نمی‌شن و در حال تخریبین.



یادداشتی بر مستند «شرفه»

زنده باد پیرها



نقد

نویسنده:

محمود

صادقلو



● شرفه را میتوان به عنوان یک فیلم استاندارد میراث فرهنگی معرفی کرد. فیلمی که با وجود ریتم کندش آنقدر جذاب هست که سی و چند دقیقه از زمانمان را برایش بگذاریم. فیلمی که به ما نشان می‌دهد اصلاً ایران را نمی‌شناسیم. پیش از نمایش فیلم در شبکه مستند، کارگردان به این نکته اشاره میکند که توریسم محدود به شمال و غرب ایران است و شرق ایران را کمتر کسی به عنوان مقصد توریستی انتخاب میکند. اما باید گفت که فیلم به خاطر نحوه انتخاب و پژوهش موضوع خود به ما نشان میدهد که اتفاقاً جاهای زیادی در ایران هست که ما آنها را نمی‌شناسیم. کارگردان از انتقال احساسات محیط و شخصیتها در هنگام ساخت فیلم گفت و امیدوار بود که این حس به تماشاگر هم منتقل شود. اما احتمالاً این اولین حسی است که منتقل میشود، اینجا دیگر کجاست؟

شرفه در مورد روستای خور در استان خراسان جنوبی است. روستایی بسیار قدیمی که اهالی و خود معماری آن، به آن تاریخی بالای هزار سال میدهند.

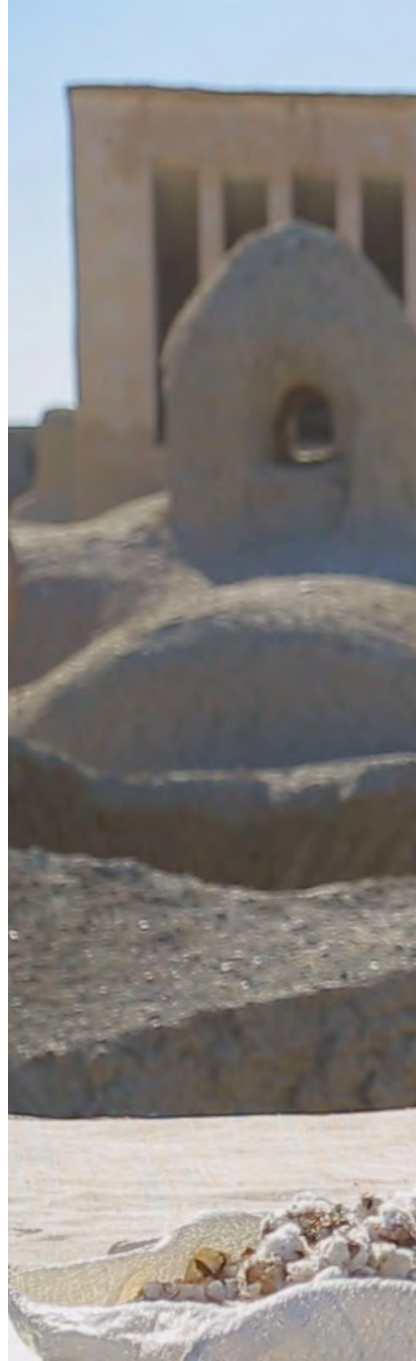
می‌گویند چندهزار ساله و گویا بیراه نمی‌گویند. شرفه قرار است در مورد معرفی روستا باشد. اما از این فراتر می‌رود. فیلم ستایشی از گذشته است. تمام شخصیت‌های فیلم پیر هستند. پیرمردانی که باروستاها رمونی جذابی ایجاد کرده‌اند و گویا اجزای معماری روستا هستند. فیلم از گفتار متن پرهیز کرده تا لحنی صمیمی تر داشته باشد اما باید گفت که در مورد پیدا کردن شخصیت‌هایش خیلی خوش شانس بوده. اینکه کارگردانی بخواهد در مورد یک مکان تاریخی فیلمی بسازد و از قضا شخصیت‌هایی را بیابد که علاوه بر پیوند قوی با محیط طراز و خوش‌سخن هم باشند، خوش‌شانسی محض است. اما کارگردان روایت فیلم خود را بر عهده شانس نگذاشته و حداقل کاری که کرده انجام یک روایت استاندارد است. با تصاویری به دقت انتخاب شده و البته با بی‌دقتی رنگ آمیزی شده. یکی از ایرادات فاحش فیلم‌های جشنواره امسال که در مرحله ایتالونائز دستشان را روی دکمه غلظت رنگ می‌گذارند و تا ته آن را فشار می‌دهند و تصور



میکنند در حال ساختن برباد رفته و رنگهای
تکنی کالر آن هستند. به جز این واقعا هیچ
ایرادی نمیشد از تصاویر خوب فیلم گرفت.
هرچند که جای هلی شات در فیلم خالی بود،
نبودنش هم اجازه داده تا بش از حد حس
فیلم را به شاهکار آلبر لاموریس، باد صبا
نزدیک ندانیم و این خوب است.

روایت فیلم اما آگاهانه از نمایش جریان
زندگی اجتناب می کند و جز در پایان فیلم
خبری از آدمهای کم سن و سال نیست. البته
به وضوح این از انتهای حسین رویین تن
بوده و نه از ضعف روایی فیلم. اینجاست که
فلسفه او مشخص می شود. قرار نیست در
مورد زندگی فیلم ببینیم. قرار است مستندی
ببینیم در مورد شهری که عمر خود را کرده اما
مانند حضرت نوح هنوز سرپاست.

کار سختی نیست که از شهری با این قدمت
تصویر گرفت و مونتاژ کرد و نمایش داد. اما کار
سختی است که برای فیلم طراحی داشت و در
ذهن خود فیلمنامه ای منسجم نوشت. در
سی و چند دقیقه، سرفرصت تمام یک روستا
را نشان داد و هم جایی را از قلم نداشت و
هم تماشاگر را علاقه مند به دیدن روستا و
مردمانش کرد. این یعنی فیلمی که حتی اگر
عالی و هنرمندانه نباشد، استاندارد و جذاب
باشد.







«علیرضا جهانی فر» کارشناسی فیلمسازی داره و متولد «گلاله» استان گلستان و ساکن گرگانه. به قول خودش توی جشن تولد خواهرش یعنی زمانی که فقط هشت سالش بوده از روی یه کنجکاو ی کودکانه با فشار دادن قایمکی دکمه دوربین «موسیو ایرج»، عکاس محله شون، آلوده عکاسی میشه و اولین عکس زندگیش رو ثبت می کنه، بماند که بعد ها به کلاس عکاسی میره و عکاسی رو یاد می گیره ولی ترجیح میده که به دنیای فیلمسازی و البته مستند سازی ورود کنه.

معتقده مستند باید موضوع و قصه ی خوب داشته باشه ، صداقت و حقیقت رو نهفته در مستند می دونه ، یک جور تفسیر خلاقانه واقعیت.

«ناز قلیچی» روایتی از یک بانوی فعال ترکمنه که از دریچه و نگاه علیرضا جهانی فر روایت میشه



یادداشتی بر مستند «نازقلیچی»



نقد

نویسنده:
محمود
صادقلو

فیلم پرا حساس



● هر فیلم دیگری، حتی در مورد مسئولین که در حادثه منا شهید شدند ساخته می شد رنگ بوی پروپاگاندا به خود میگرفت اما نازقلیچی خالی از هرگونه پروپاگاندا است. نازقلیچی فیلم حسرت است فیلمی که با هوشمندی کارگردان راوی مناسبی برای آن انتخاب شده است. خانم منیژه نازقلیچی خواهره مرجان نازقلیچی فرماندار فقید بندر ترکمن با حسرتی عجیب و ریشه دار روایت خود از خواهرش را تعریف می کند. دیدار با بندر ترکمن یکی از متفاوت ترین جاهای ایران اگر نگوئیم متفاوت ترین، به خودی خود جذاب است. هر چند کارگردان در دکوپاژ فیلم خود چشمان ما را از دیدن جزئیات بیشتر شهر محروم می کند. فیلم در میان اکستریم لانگشات های هوایی و کلوز آپ های بیرونی در حرکت است متأسفانه معماری شهری و فضا سازی در فیلم نقش کمتری دارند. فیلم در نهایت فیلم هنرمندانه نیست اما با تدوین

خوب حمید فنایی ریتم مورد نظر کارگردان را القا می کند. موسیقی فیلم یکی از بهترین موسیقی متن های جشنواره امسال است. در سکانس جزئی حادثه منا فیلم پیش از آنکه خود را وامدار کارگردان بداند باید مدیون تدوینگر بداند که به عنوان کارگردان کنار تدوینگر نشسته است، اما در نهایت اعتبار کاتهای سر ضرب به حمید فنایی می رسد. چرا که انتخاب آن چیزی که از بندر ترکمن می شناسیم بر عهده کارگردان بوده او تصمیم گرفته که در سکانس شهادت مرجان نازقلیچی صحنه هایی مثل رقص سنتی ترکمن ها و کورس اسب دوانی را بگذارد. چرا با دیدن فیلم نازقلیچی احساس پروپاگاندا دست نمی دهد؟ این در میان سخنان خواهر اوست. وقتی خواهرش با تعجب به ترکمن بودن زن بودن و اهل سنت بودن مرجان اشاره می کند احساس صادقانه از تعجب او و تماشاگر آنها میشود درست برخلاف صحبت های



دکتر صادق‌قلو درست اهل سنت بودن نازقلیچی را از میان حرف هایش حذف می‌کند و این احساس بدی دارد. چرا که سالهاست با نحوه صحبت کردن نصف و نیمه پراز خودستایی و ابترمدیران دولتی ایران آشنا هستیم. هرچندکه دکتر صادق‌قلو استانداری موفق در گلستان بوده است اما همین سکانس به ظرافت نشان می‌دهد تفاوت بین مدیران دولتی و مردم عادی در کجاست و این فاصله را مرجان نازقلیچی پر کرده است. این بهترین چیزی است که فیلم می‌توانسته ارائه دهد و در این کار موفق بوده است. حال مهم نیست میزانسن فیلم یا نحوه روایت آن ایراد بگیریم باید گفت آن نیز قابل قبول است اما مهم این است که توانسته- هرچند نه کامل- احساساتی را که تماشاگر را تحت تاثیر قرار دهد منتقل کند.



شبکه مستند سیما برگزار می‌کند
روایت حقیقت در قاب واقعیت

روایت حقیقت در قاب واقعیت

شبکه مستند سیما

فيلم | عكا | مستند نگار | تابستان ۹۸

نشانی دبیرخانه: تهران/ سعادت آباد/ پالانتر از میدان گاج/ خیابان نهم شرقی
پلاک ۲۶/ طبقه چهارم / صندوق پستی: ۱۹۹۸۷۳۳۵۵۱
شماره تماس دبیرخانه: ۰۲۱۳۹۱۵۳۷۷۸ / شماره پیامک جشنواره: ۳۰۰۰۸۱

جهت کسب اطلاعات بیشتر به وب سایت www.festmostanad.ir و www.docpic.ir مراجعه فرمائید.

آخرین مهلت ثبت نام و ارسال اثر
۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۹۸
@festmostanad